

# بررسی تطبیقی عدم سجده ابلیس با استناد به دیدگاه علامه طباطبایی، شبستری و حلاج

## چکیده

آفرینش انسان و بیان جایگاه و دستور به سجده بر او یکی از مهم ترین موضوعاتی است که در قرآن کریم به آن پرداخته شده و به تبع آن اندیشمندان نیز به آن اهتمام داشته اند. ظاهر آیات شریفه درباره علت اصلی عدم سجده شیطان بر آدم (ع) استکبار وی بوده است. از آنجایی که شیطان در دیدگاه برخی عرفا و صوفیه از جمله حلاج به عنوان تنها موحد معرفی شده است، در واقع از فرمان الهی سرپیچی نکرده و عدم سجده وی از روی استکبار نمی‌باشد. لذا در این مقاله با روش توصیفی و تحلیلی ضمن تبیین و دلایل عدم سجده ابلیس بر حضرت آدم (علیه السلام) بر اساس دیدگاه علامه طباطبایی، شیخ محمود شبستری و منصور حلاج به دلایلی چون: استکبار، حسادت، قیاس کردن، قایل بودن به شرافت ذاتی، محبت و عشق به خدا و جبر موجود برای شیطان اشاره شده و در پایان دیدگاه ایشان مورد نقد و بررسی قرار گرفت.

**کلید واژه:** خلقت، سجده، ابلیس، قرآن کریم علامه طباطبایی، محمود شبستری، منصور حلاج

## بیان مساله

از آنجا که انسان موجودی است ذاتاً طالب کمال نهایی و سعادت ابدی بوده و همیشه در اندیشه شناخت این کمال ابدی و نهایی و راه‌های وصول به آن و نیز شناخت موانع نیل به آن و کیفیت برطرف کردن آن‌هاست و نیز از آنجا که قرآن کریم شیطان را «عَدُوٌّ مُّبِينٌ» می‌داند و می‌فرماید از او بر حذر باشید «يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»، ای بنی آدم از شیطان پیروی نکنید، چرا که شیطان در حقیقت، دشمن آشکار شماست، (یس: ۶۰) «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ»، به یقین شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن بدانید؛ او فقط حزبش را به این دعوت می‌کند که اهل آتش سوزان [جهنم] باشند. (فاطر: ۶) و بر اساس این آیات؛ یکی از موانع مهم در راه نیل به کمال نهایی انسان می‌باشد لذا شناخت دلایلی که منجر به کافر شدن شیطان گردید و دوری از آنها، می‌تواند راهگشای انسان برای نیل به کمال نهایی باشد.

از طرفی در دیدگاه مفسران شیعی که معتقدند شیطان از کافران گردید و برخی از عرفا و صوفیه معتقدند شیطان موحدی عاشق بوده و در واقع از فرمان الهی سرپیچی نکرده است، دلایل مختلفی مبنی بر علل سرپیچی شیطان از دستور الهی آمده که در این پژوهش تلاش شده تا بر اساس تفاسیر شیعه بالاخص تفسیر المیزان علامه طباطبایی، و شیخ محمود شبستری از میان عرفا و منصور حلاج از بزرگان صوفیه، این دلایل جمع‌آوری و بررسی گردد.

## مقدمه

واکنش شیطان به فرمان سجده بر آدم (علیه السلام) در آیات ۳۴ سوره بقره، ۱۱ سوره اعراف، ۳۱ و ۳۲ سوره حجر، ۶۱ سوره اسراء، ۵۰ سوره کهف، ۱۱۶ سوره طه و ۷۳ تا ۷۵ سوره طه آمده

است لذا در این گروه آیات با عبارت مشترک «فَسَجِدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» بر این نکته که ملائکه بر آدم سجده کردند و ابلیس از سجده بر آدم خودداری کرد، تصریح شده است.

ظاهر این آیات و قبل و بعد از آن حاکی از آنست که پس از صدور فرمان الهی مبنی بر سجده به حضرت آدم (علیه السلام) همه ملائکه (ص: ۷۳ و ۷۴) بر او سجده کردند جز ابلیس که از جن بود (کهف: ۵۰) و او امتناع کرد (بقره: ۳۴؛ حجر: ۳۱-۳۲؛ طه: ۱۱۶) و استکبار ورزید (بقره: ۳۴؛ ص: ۷۴) و با این استکبار در زمره کافرین شد (بقره: ۳۴؛ ص: ۷۳).

برخی مفسران در تفسیر ذیل آیه ۳۴ سوره بقره اذعان داشتند که سجده فرشتگان برای آدم به معنی «سجده پرستش» نبوده است، زیرا پرستش مخصوص خدا است، بلکه سجده در اینجا به معنی «خضوع و تواضع» است (یعنی در برابر عظمت آدم خضوع کردند) (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۱، ۱۸۳) و این سجود در اصل به معنی خضوع و اظهار فروتنی است، و مراد از «اسجدوا» سجده اسلامی و گذاشتن هفت عضو به زمین در مقابل آدم نبوده است، بلکه منظور اظهار خضوع بوده نسبت به آدم و اقرار به اینکه او لیاقت جانشینی خدا را دارد (قرشی بنایی، ۱۳۷۵، ۱، ۹۵) این سجود به معنای تعظیم و تحیت است نه سجود طاعت و عبادت (میبدی، ۱۳۴۳، ۱، ۱۴۴) و یا به معنی سجده برای خداوندی است که چنین مخلوق موزون و با عظمتی آفریده است و ظاهر سجده فرشتگان به جهت اکرام و تعظیم آدم بود و نفس عبودیت و سجده برای خداوندی که چنین مخلوق موزون و با عظمتی آفریده است. (تهرانی، ۱۳۸۷، ۲۶۹ و ۲۷۰)

در ادامه، مفسران برای خودداری ابلیس از سجده بر آدم، عللی چون خوی استکباری، (طباطبایی، ۱۳۸۸، ۸، ۲۴)، حسادت (حویزی، ۱۳۷۳، ۱، ۵۶)، قیاس کردن، (طبرسی، ۱۴۱۷، ۴، ۶۲۰؛ طباطبایی، ۱۳۸۸، ۸، ۲۹) و مستقل پنداشتن خود (طباطبایی، ۱۳۸۸، ۸، ۲۴) را یادآور شده‌اند که در ذیل به آنها اشاره می‌شود.

## ۱- استکبار

صدور فرمان سجده فرشتگان به آدم از سوی خداوند متعال، امری بی‌مقدمه و بدون پیش‌زمینه نبود بلکه پیش از آفرینش آدم از آنها پیمان گرفته بود «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا» (اعراف: ۱۷۲) که به او سجده کنند و بعد از خلقت آدم، از فرشته‌ها خواست که آن پیمان را عملی کنند و همه فرشتگان نیز سجده کردند، مگر ابلیس که به سبب آلودگی درونی و خودخواهی و تعصب، از این دستور الهی سرپیچی کرد. تعصب و خودخواهی بر فکر وی غلبه کرد و خویش را که خلق شده از آتش بود، برتر از انسانی دانست که خلق شده از آب و گل بود و به همین سبب از دستور الهی سرپیچی کرد. (طباطبایی، ۱۳۸۱، ۳۰۱)

حضرت علی (علیه السلام) در خطبه اول نهج البلاغه به دنبال بحثی که درباره آفرینش آدم کرده، بحث دیگری را در همین موضوع بیان می‌فرماید که از جهات مختلف آموزنده و عبرت‌انگیز است، نخست می‌فرماید: (خداوند سبحان از فرشتگان خواست تا ودیعه‌ای را که نزد آنها بود، ادا کنند و پیمانی را که با او در مورد سجود برای آدم و خضوع برای بزرگداشت او بسته بودند عمل نمایند و فرمود: برای آدم سجده کنید! همه سجده کردند جز ابلیس!)، «وَ أَسْتَدَىٰ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمَلَائِكَةَ وَ دِيْعَتَهُ لَدَيْهِمْ وَ عَهْدَ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِمْ فِي الْإِدْعَانِ بِالسُّجُودِ لَهُ وَ الْخُنُوعِ لِتَكْرِمَتِهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ أَسْجُدُوا لِأَدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ». از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که خداوند قبلاً از فرشتگان پیمان گرفته بود که وقتی آدم آفریده و کامل شد برای او سجده

کنند و این همان چیزی است که در قرآن مجید به آن اشاره شده است: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»؛ به یاد آور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من بشری را از گل می‌آفرینم، هنگامی که او را منظم ساختم و از روح خود در آن دمیدم برای او به سجده بیفتید. (ص: ۷۰-۷۱) فرشتگان این معنا را به خاطر داشتند تا آدم آفریده شد و به صورت انسان کاملی درآمد، این جا بود که انجام آن تعهد، از فرشتگان خواسته شد و فرمود: (برای آدم سجده کنید! همه سجده کردند جز ابلیس!)؛ «أَسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» (بقره: ۳۴)

به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه این امر شاید به خاطر آن بوده که اگر بدون مقدمه چنین دستوری به فرشتگان داده می‌شد تعجب می‌کردند و شاید در اطاعت این فرمان سست می‌شدند، ولی خداوند از قبل آنها را برای این امر آماده کرد تا نشان دهد او امر مهم باید با مقدمه‌چینی‌های لازم صورت گیرد، سپس انگیزه مخالفت ابلیس را چنین بیان می‌فرماید: (خشم و غضب و کبر و نخوت او را فرا گرفت و شقاوت و بدبختی بر وی غلبه کرد، به آفرینش خود از آتش افتخار نمود و خلقت آدم را از گل خشکیده، سبک شمرد)؛ «إِعْتَرَبَهُ الْحُمِيَّةُ وَ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الشَّقْوَةُ وَ تَعَزَّزَ بِخَلْقَةِ النَّارِ وَ اسْتَوْهَنَ خَلْقَ الصَّالِحِينَ» در واقع عامل اصلی، از یک نظر، آلودگی درون او بود که از آن تعبیر به شقاوت شده و از نظر دیگر کبر و غرور و تعصب و خودخواهی که زاینده این آلودگی درون بود، بر فکر او غلبه کرد و همین امر سبب شد که واقعیتها را نبیند، آتش را برتر از خاک پندارد؛ خاکی که منبع تمام برکات و فواید و منافع است و اصولاً علم و دانش خود را برتر از حکمت خدا بشمرد. البته این گونه داوریه‌ها برای افرادی که گرفتار اینگونه حجابها می‌شوند شگفت‌آور نیست؛ گاه انسان خودخواه و محبوب به حجاب غرور، کوهی را کاه و کاهی را کوه می‌بیند و بزرگترین منفکران جهان به هنگام گرفتاری در چنگال غرور و خودخواهی، گرفتار بزرگترین خطاها و اشتباهات می‌شوند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۱، ۱۵۴)

سجده نکردن در مقابل آدم از شاخص‌های مشهور بعد عملی سرپیچی ابلیس از امر الهی است. عامل اصلی این تمرد، استکبار و خودپسندی ابلیس است «إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ» (بقره: ۳۴) و «لَا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ، قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» (ص: ۷۴ و ۷۵)

ابلیس با این تمرد مرتکب سه تخلف عملی، اخلاقی و اعتقادی شد. تخلف عملی او سرپیچی از سجده در مقابل آدم بود که در عمل، مخالف فرمان حق گردید و عاصی و متمرّد شد (کهف: ۴۸). خلاف اخلاقی او استکبار نسبت به آدم بود. خلاف اعتقادی ابلیس، انکار عدل الهی بود، چون تصور می‌کرد امر خدا از روی مصلحت نیست. از کلام او استنباط می‌شود که به خدا نسبت جهل داده است (طیّب، ۱۳۷۸، ۵۰۹-۵۱۱).

علامه درباره فرق تکبر و استکبار می‌فرماید: استکبار به معنی طلب بزرگی است و لازمه‌ی طلب کردن، نداشتن است و خلاصه کسی استکبار می‌کند که بخواهد به صرف ادعا خود را از دیگران بزرگتر بداند و این مذموم است، ولی تکبر به معنی ظهور با کبریا است، چه این که متکبر فی نفسه دارای آن باشد، مانند: خدای سبحان که در این صورت تکبرش، تکبر حق است و چه نداشته باشد و صرفاً از راه غرور مدعی آن شود که تکبرش باطل و مذموم است مانند تکبر غیر خدا. (طباطبایی، ۱۳۸۸، ۱۲، ۲۶۶)

استکبار شیطان، بزرگترین گناه (کفر) را در پی داشت. ترک نماز گرچه معصیت کبیره است، ولی کفرآور نیست. آنچه کافر بودن کسی را به خوبی نشان می‌دهد، این است که وقتی از او سؤال شود: چرا اطاعت نکردی؟ بگوید: اگرچه خداوند دستور داده، اما به نظر من نباید از او اطاعت کرد. پاسخ شیطان این نبود که فرمانت به من نرسید و به آن جاهل بودم، بلکه جواب این بود که به نظر من نباید چنین فرمانی می‌دادی. و این اجتهاد در مقابل نصّ الهی و بی‌اعتقادی به فرمان است که خطرناکتر از عمل نکردن به فرمان می‌باشد. (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ۳، ۳۰۴)

از آیات مربوط به مسئله سجده برای آدم و امتناع ابلیس از آن، نیز شواهدی به دست می‌آید که ثابت می‌کند تکبر او نسبت به مقام کبریایی بوده است.

۱- از اینکه او از آن جایگاه «قدس» و رفیع ملائکه ندای «أنا خیر منه» سر داد و در مقابل آن نور مطلق، دم از خودخواهی زد، به خوبی بر می‌آید که تکبر او در برابر خدا بوده است و گرنه شایسته بود، هر نوع «انانیت» را از خود محو کرده و تسلیم نور مطلق شود. و لذا قرآن به هنگام نکوهش او، یادآور می‌شود: کسی که در آن مقام قدس جای دارد، نباید کبر ورزد. از این رو او را از درگاه خویش راند.

۲- قرآن به هنگام امر به سجده و مخالفت ابلیس، دو نکته را یادآور می‌شود:

الف) خدا فرمان سجده را موقعی صادر می‌کند که قبلاً از دمیدن روح خود در آدم سخن گفته است، چنانکه می‌فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ». (ص: ۷۲). هنگامی که از روح خود در آن دمیدم، بر او سجده کنید. در حقیقت روح دمیده شده در آدم را، منتسب به خود می‌داند و بدین طریق، به او کرامت می‌بخشد.

ب) در مقام نکوهش ابلیس، آدم را مصنوع خویش معرفی می‌کند و می‌فرماید: «يَا ابليس مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ». (ص: ۷۵) ای ابلیس چه چیز تو را از سجده بر آنچه من آن را با دو دست خود آفریده‌ام باز داشت؟ آیا تکبر ورزیدی یا از بلند مرتبه‌ها بودی؟ کلمه «خلفت بیدی» اشاره به این است که این موجود، مستقیماً مخلوق خود من و وابسته به من بود و سرپیچی تو از سجده بر او، یک نوع سرپیچی از من و اظهار تکبر در برابر کبریایی من است.

سرانجام شیطان مخالفت خود را با فرمان خداوند چنین تفسیر کرد: «لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَآءٍ مَسْنُونٍ» (حجر: ۳۳) هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده و خاک تیره آفریده‌ای سجده نمی‌کنم و در آیه دیگری به ریشه وجود خود و آدم اشاره می‌کند و برتری خود را از این راه توجیه نموده و می‌گوید: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (اعراف: ۱۲) مرا از آتش و او را از گل آفریده‌ای. ابلیس با چنین اعتراضی کفر ورزید و از طریق افتخار به ریشه، راه تعصب پیمود و خود را نخستین عاصی و تکبر را اولین گام عصیان خود معرفی کرد. در کلام خداوند ردّ واضحی بر گفتار او وارد نشده است، اما این نه به آن معناست- نعوذ بالله- که او در منطق خود راستگو بوده، بلکه در آیات قرآن به گونه‌ای اشاراتی در ردّ گفتار او هست، زیرا علت امر به سجده بر آدم، ریشه آفرینش او نبود، بلکه به خاطر ویژگی‌های خاصی بود که آدم آن را دارا شد.

توجه به این نکته ضروری است که ابلیس توحید در خالقیت و ربوبیت را باور داشت، در حقیقت اشکال ابلیس در ربوبیت تشریحی بود؛ ربوبیت تشریحی یعنی چون خدا صاحب اختیار عالم است، هر دستوری می‌دهد باید اطاعت کرد و هر قانونی که او وضع می‌کند، معتبر است. هیچ کس دیگری استقلالاً

حق قانونگذاری ندارد. او قبول نداشت که هر چه خدا می‌گوید، باید اطاعت کرد. گفت: «دستوراتی را قبول می‌کنم که بفهمم و عقلم برسد! اما تو می‌گویی: بر کسی که از من پست‌تر است، سجده کن: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ، (اعراف: ۱۲) من زیر بار این دستور نمی‌روم: «لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» (حجر: ۳۳).

تمام کارهای او عبادت بود، نه عبودیت؛ قالب بود، نه قلب؛ و روح او تسلیم خدا نبود. یک ساعت تکبیر کرد و آن همه عبادت را به باد داد که رساترین نمونه بدعاقبت بودن است که در قرآن بیان شده است. طبق فرمایش امیرالمومنین (علیه السلام) در نهج‌البلاغه، شیطان تا آن هنگام شش هزار سال خدا را عبادت کرده بود: «و کان قد عبد الله ستّة آلاف سنة لا يدري امن سني الدنيا ام من سني الآخرة»؛ (دشتی، ۱۳۷۹، خطبه ۱۹۲) که حضرت می‌فرمایند، مشخص نیست این شش هزار سال، از سال‌های دنیا است یا از سال‌های آخرت! با تمام این خصوصیات، خداوند ابلیس را «کافر» معرفی می‌کند: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»؛ (بقره: ۳۴) و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید.» همگی سجده کردند، جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید و از کافران شد.

پس از آن همه عبادت، مهر «کفر» بر پیشانی شیطان زده شد و خداوند او را از درگاه خود راند و برای ابد ملعون گردید؛ چرا؟

او حق ربوبیت تشریحی خداوند را منکر شد و گفت خداوند بدون دلیل به او امر کرده است که بر آدم سجده کند. این گفته شیطان که من برتر از آدم هستم و خدا حق ندارد مرا به سجده کردن بر آدم امر کند، در واقع انکار ربوبیت تشریحی خداوند متعال و کفر به آن بود. او با آن که به ظاهر در صف موحدان بود و شش هزار سال عبادت کرد، ولی از ابتدا موحد ناب و مخلص نبود، بلکه کفر درونی و مستور داشت. گر چه به ظاهر در صف بندگان بود، لیکن در باطن و سیرت در زمره کافران قرار داشت.

امیرالمومنین علی (علیه السلام) نیز در خصوص تکبیر شیطان فرموده‌اند:

ظاهر آیات قرآن این است که او نسبت به آدم تکبیر ورزید و آفرینش خود را برتر از آفرینش آدم دانست و اگر داستان آدم نبود، او به عبادت و پرستش خدا ادامه می‌داد. امیرمؤمنان (علیه السلام) عبادت او را چنین توصیف می‌کند: «فاعتبروا ما كان من فعل الله بابليلس إذ أحبط عمله الطويل و جهده الجهيد و كان قد عبد الله ستّة آلاف سنة لا يدري امن سني الدنيا أم من سني الآخرة عن كبر ساعه واحده». از کار ابلیس عبرت بگیرید، خدا عمل بزرگ و کرنش ممتد او را بی ارزش ساخت، وی خدا را شش هزار سال پرستش کرد و کسی نمی‌داند که این سالها از سالهای این جهان بوده یا از سالهای آخرت، ولی به خاطر يك لحظه تکبر ورزیدن، عمل طولانی او بی‌نتیجه ماند. (دشتی، ۱۳۷۹، خطبه ۱۹۲)

ظاهر گفتار امام، حاکی است که او نسبت به خدا تکبیری نورزید، بلکه تکبر او نسبت به آدم بود که خدا فرمان داد، به او سجده کنند.

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) وارد شده است که فرمود: «آنگاه که خداوند به ابلیس فرمان سجده داد، در پاسخ گفت: پروردگار من! سوگند به عزتت اگر مرا از سجده بر آدم معذور بداری، تو را عبادتی می‌کنم که احادی تاکنون نظیر آن را انجام نداده است». (مجلسی، ۱۳۵۱، ۱۴).

نکته دیگری که قابل ذکر است اینکه: تا در درون ابلیس يك نوع انانیت و خودخواهی نباشد، هرگز آفرینش خود را از آتش و آفرینش آدم را از گل، بهانه سرپیچی از فرمان حق قرار نمی‌دهد. درست است

که او تکبر خود را نسبت به آدم ابراز کرد، ولی روح این تکبر، و استکبار در برابر خدا بود از اینرو آنگاه که از خدا درخواست کرد که او را از سجده به آدم معذور دارد و در برابر آن، عبادت بی نظیری انجام خواهد داد، خطاب آمد: «إني أحب أن أطاع من حيث أريد». من اطاعتی را که خود می‌خواهم می‌پسندم. (مجلسی، ۱۳۵۱، ۱۵).

اگر در او روح تسلیم در برابر خدا بود، می‌بایست فرمان الله را بی چون و چرا انجام دهد، زیرا بی‌اعتنایی به آدم، نوعی اهانت به خداست. از این جهت قرآن تکذیب پیامبران و امامان را تکذیب خدا می‌داند. اگر چه تکذیب کننده، تکذیب خود را متوجه خدا نمی‌سازد، ولی سرانجام بازگشت آن، به تکذیب خداست. چنانکه قرآن می‌فرماید: «قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» می‌دانیم که آنچه می‌گویند تو را اندوهگین می‌سازد، (ولی بدان، آنان تو را تکذیب نمی‌کنند) بلکه ستمگران آیات خدا را انکار می‌کنند. (انعام: ۳۳)

## ۲- حسادت

سعی در بیرون راندن آدم و حوا از بهشت توسط شیطان نیز به دلیل حسادت وی بود لذا تلاش عملی خود را برای انتقام از او و فرزندانش از همان ابتدا آغاز کرد. یکی از این تلاش‌ها آن بود که با وسوسه و فریب آدم و حوا، آنها را از مقام بهشتی که در آن قرار داشتند، ساقط کند: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ» (بقره: ۳۶؛ اعراف: ۲۷).

قتاده گفته است: کرامتی که خداوند به آدم (علیه السلام) عطا فرمود، باعث حسادت ابلیس شد؛ از این رو گفت: «أنا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (اعراف: ۱۲)

در تفسیر قمی نیز آمده خدا از آدم نخست مجسمه‌اش را ساخت، و چهل سال به همان حال باقی گذاشت، چون ابلیس لعین از او می‌گذشت به آن مجسمه می‌گفت: خدا تو را برای امری درست کرده آن گاه عالم آل محمد (علیه السلام) فرمود: ابلیس با خود گفت: اگر خدا مرا به سجده بر این موجود امر کند، هرگز زیر بار نمی‌روم، تا آنجا که عالم فرمود: آن گاه خدا به ملائکه فرمود: برای آدم سجده کنید، ملائکه سجده کردند، و ابلیس آنچه را در دل پنهان کرده بود بیرون انداخت، و حسد درونی خود را اظهار کرده از سجده برای آدم امتناع ورزید. (قمی، ۱۴۱۲، ۱، ۴۱)

در بحار نیز از قصص الانبیاء، از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: ابلیس مامور شد به سجده بر آدم، در جواب عرضه داشت: پروردگارا به عزتت سوگند مرا از سجده بر آدم معاف بدار، و من در عوض تو را عبادتی بکنم که تا کنون احدی مثل آن عبادتت نکرده باشد، خدای تعالی فرمود: من اطاعت بر طبق اراده و خواست خودم را دوست می‌دارم، آن گاه فرمود: ابلیس چهار بار ناله کرد، یکی آن روزی که لعنت شد، و روزی دیگر روزی که به زمین هیبوط نمود، و روزی که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مبعوث گردید، بعد از مدتی فترت که انبیایی مبعوث نشده بودند، و چهارم آن هنگامی که سوره فاتحه نازل گردید، و دو بار صدای فرح‌آمیزی در آورد، یکی آن هنگامی که آدم از درختی که نهی شده بود بخورد، و یکی هم آن هنگامی که از بهشت بیرون شد، و به زمین هیبوط کرد، و در تفسیر جمله «فَبَدَّتْ لُهُمَا سَوَاءُ هُمَا»، عیب‌هاشان برایشان هویدا شد، فرمود: قبل از خوردن از آن درخت، عورت آن دو دیده نمی‌شد، و بعد از خوردن آن ظاهر گشت، و دیدنی شد، و نیز فرمود: آن درختی که آدم از خوردنش نهی شده بود، سنبله بود (مجلسی، ۱۳۵۱، ۱۱، ۱۴۵)

از آیه «قال أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْت عَلَى لَيْلِنِ أَخْرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَحْتَكِنَنَّ ذَرِيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا» (اسراء: ۶۲) چنین استفاده می‌شود که او از برتری آدم بر خویش، سخت ناراحت بود و می‌خواست به هر قیمتی او را نابود سازد و این نیست جز حسد به زشت‌ترین وجه.

امام صادق (علیه السلام) حسادت شیطان را تصریح می‌فرماید: ابلیس با ملائکه در آسمان خدا را عبادت می‌کرد و ملائکه گمان می‌کردند که او از آنهاست. فلما امر الله الملائكة بالسجود و آدم أخرج ما كان في قلب إبليس من الحسد؛ وقتی خداوند ملائکه را امر به سجده در مقابل روح کرد، حسادتی که در قلب ابلیس بود، خارج کرد، (اظهار کرد) پس ملائکه در این هنگام دانستند که ابلیس از آنها نیست. (حویزی، ۱۳۷۳، ۱، ۵۶)

### ۳- قیاس کردن

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده قیاس کردن احکام و حقایق دینی به شدت محکوم شده است، در این اخبار می‌خوانیم: نخستین کسی که قیاس کرد، شیطان بود، امام صادق (علیه السلام) به ابوحنیفه فرمود «لَا تَقْسُ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ: قِيَاسَ مَنْ كُنَّ نَخْسْتِينَ قِيَاسَ كُنْذَرِ الشَّيْطَانِ بُوْدَ» (حویزی، ۱۳۷۳، ۲، ۶)

نکته در اینجا این است که شیطان آفرینش خود را از نظر مادی با آفرینش آدم، مقایسه نمود و برتری آتش را در پاره‌ای از جهات، بر خاک، دلیل بر برتری همه جانبه گرفت، بدون این که به سایر امتیازات خاک و از آن بالاتر به امتیازات روحانی و معنوی آدم (علیه السلام) توجه کند. بر پایه روایتی دیگر از امام صادق (علیه السلام)، ابلیس در توجیه مخالفت خود از فرمان خداوند، گرفتار قیاس شد و خداوند هرکس را در امور دین قیاس کند، در قیامت، همنشین شیطان خواهد کرد. «مَنْ قَاسَ أَمْرَ الدِّينِ بِرَأْيِهِ قَرَنَهُ اللهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِإِبْلِيسَ» کسی که امر دین را با قیاس بسنجد، خداوند در روز قیامت او را با ابلیس، قرین خواهد کرد. (حویزی، ۱۳۷۳، ۲، ۷؛ طباطبایی، ۱۳۸۸، ۸، ۵۹، سیوطی، ۱۴۱۴، ۳، ۷۲)

امام صادق (علیه السلام) در مورد قیاس شیطان می‌فرماید: «اگر او نورانیت آدم را با روشنایی آتش مقایسه می‌کرد، به مزایای این دو نور و صفا و زلالی یکی از آن دو بر دیگری وقوف می‌یافت.» (بحرانی، ۱۳۸۹، ۲، ۴)

### ۴- قائل شدن به شرافت ذاتی

مخالفت با مقام خلافت آدم نیز از دیگر اشاره‌های قرآن در خصوص سرپیچی شیطان از امر الهی است. خداوند به ملائکه که ابلیس نیز در بین آنان بود، اعلام می‌کند که آدم را خلیفه خود در زمین قرار می‌دهد، اما آنان مخالفت می‌کنند. «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید (بقره: ۳۰). مخالفت اولیه به همه فرشتگان از جمله ابلیس که در

این جمع قرار دارد، نسبت داده شده است، اما وقتی که خداوند حقیقت امر را بر فرشتگان از طریق تعلیم اسماء به آدم آشکار ساخت (بقره: ۳۱)، از سخن خود برگشتند و تسلیم امر خدا شدند (بقره: ۳۲). مسلم این است که تنها ابلیس از مخالفت خود بازنگشت «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (بقره: ۳۴). لذا همه قراین بعدی، از جمله سجده نکردن و فریب آدم، این نکته را تأیید می‌کند.

«قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِن طِينٍ» (اعراف: ۱۲)

این پاسخی است که ابلیس از پرسش خدا داده و علت سجده نکردن خود را بیان می‌کند، و آن این است که: من شرافت ذاتی دارم؛ چون مرا از آتش خلق کرده‌ای و آدم مخلوقی است از گل. و در این پاسخ اشاره‌ای است به اینکه از نظر ابلیس او امر الهی وقتی لازم الاطاعه است که حق باشد، نه اینکه ذات او امر او لازم الاطاعه باشد و چون امرش به سجده کردن حق نبوده، اطاعتش واجب نیست. و برگشت این حرف به این است که ابلیس اطلاق مالکیت خدا و حکمت او را قبول نداشته، و این همان اصل و ریشه‌ای است که تمامی گناهان و عصیانها از آن سرچشمه می‌گیرد، چون معصیت وقتی سرمی زند که صاحبش از حکم عبودیت خدای تعالی و مملوکیت خودش برای او خارج شود و از اینکه ترک معصیت بهتر از ارتکاب آن است، اعراض کند و این همان انکار مالکیت مطلقه خدا، و نیز انکار حکمت او است.

«قَالَ فَاحْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لعنتی إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» (ص: ۷۷)

کلمه «رجیم» از ماده «رجم» به معنای طرد شده و کلمه «یوم‌الدین» به معنای روز جزاست. در این آیه فرموده: «وَإِنَّ عَلَيْكَ لعنتی» و در سوره حجر فرموده: «وَإِنَّ عَلَيْكَ لعنتی» بعضی از مفسرین در وجه این اختلاف تعبیر گفته‌اند: اگر لام در «اللعه» برای عهد باشد، دیگر فرقی بین این دو تعبیر نیست، برای اینکه در اولی فرموده: «بر تو باد لعنت من» و در دومی فرموده: «بر تو باد همان لعنت» و اما اگر لام در آن برای جنس باشد، باز هم فرقی نخواهد داشت، برای اینکه در اولی فرموده: «بر تو باد لعنت من» و در دومی فرموده: «بر تو باد همه لعنتها» و معلوم است که لعنت غیر خدا از قبیل ملائکه و مردم معنایش دوری از رحمت خداست، اگر این لعنت بدون اذن خدا باشد که هیچ اثری ندارد، و اگر به اذن خدا باشد نتیجه‌اش دوری ابلیس از رحمت خدا می‌شود، و این هم همان لعنت خود خدا خواهد بود.

مبداء ارتکاب معاصی، انکار مالکیت مطلقه خدا و حکمت او است.

«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ... إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (حجر: ۳۶)

از ظاهر اینکه ابلیس انتهای مهلت را روز مبعوث شدن انسانها معین کرد و خدای تعالی انتهای آن را تا روز وقت معلوم مقرر داشت، برمی‌آید که اجابت خواسته ابلیس با خواسته‌اش اختلاف دارد، و عین خواسته‌اش اجابت نشده است (طباطبایی، ۱۳۸۸، ۱۷، ۳۴۵).

## ۵- محبت و عشق به خدا

برخی از صوفیه مانند حلاج معتقدند که شیطان، عاشق پاك باخته معشوق ازلی بود و عذاب الهی را به جان خرید، اما حاضر نشد غیر حق را سجده کند. بنابراین حلاج نیز که مانند ابلیس، به واسطه عشقتش



پا را از دایره ممنوعه فراتر گذاشته بود، حاضر شد به سبب عشق به خدای لایزال، هر عذابی را تحمل کند. اما تفاوت حلاج و شیطان در این است که حلاج، قلب و وجود خود را به عشق و محبت حق، تسلیم کرد در حالی که شیطان مغرور و گمراه، نتوانست وجود غیر را برتابد و نخواست که موجود دیگری نیز از سرچشمه عشق الهی سیراب شود و به همین سبب در بیابان گمراهی گرفتار شد.

«ابلیس در آغاز در دریای معرفت افتاد. ادراک کرد آنچه از حقیقت ادراک نکرده بود. از حق به حق غرّه شد. دریای توحید، او را به ساحل تجرید افکند، در محضر جمع بماند، پس از آنکه در ظاهر ناشناخته بود، ناشناختگی او را به ترک وسایط اغوا کرد، گفت: وسایط در تجرید توحید، شرک است. امر برداشت و در جمع از تفرقه در امان ماند. تفرقه برداشت. از اصل به فرع بازنگشت. به داعی سرّ در هواجس او آرامش یافت، آنجا که او را اغوا کرد، گفتش: از شاهد قدم، سوی شاهد عدم مرو. حقیقت اغوا نشناخت، که در قدم عدم نیست. ندانست که حقیقت تفرقه جمع است، و (ما آدم الا هو: آدم جز او نیست) غلط کرد، و به رؤیت وحدت، از وحدت بازماند.» (میراخوری، ۱۳۸۳، ۵۴)

حلاج در دنباله سخنان خود در طاسین، به دیدار موسی (علیه السلام) و ابلیس در گردنه کوه طور اشاره می‌کند:

«موسی گفت: ای ابلیس، چه چیزی تو را از سجده بازداشت؟ ابلیس گفت: دعوی عبادت به معبود یگانه، مرا بازداشت؛ و اگر بر آدم سجده می‌کردم، مثل تو بودم، تو را يك بار ندا زدند که: به کوه بنگر (اعراف: ۱۴۳). بنگریستی، مرا هزار بار ندا در دادند که سجده کن. و من برای خاطر دعوی مقصود خود سجده نکردم. موسی گفت: امر را ترك کردی. ابلیس گفت: آن امتحان بود، نه امر.» (نوری نوزترک، ۱۳۸۲، ۳۳۱)

در نظر حلاج، شیطان به دلیل اینکه عمر خود را در مشاهده جمال حق، صرف کرده بود نمی‌توانست و نخواست غیر او را ببیند و مطرود درگاه حق شد. فرشتگان برای یاری به آدم سجده کردند و ابلیس سجده را رد کرد برای آنکه مدت طولانی در مشاهده بود (کازرونی و متوسلی، ۱۳۹۰، ۲۵۱).

حلاج از زبان شیطان می‌گوید «پروردگار، خردم کرد، به وجدم آورد، حیرتم داد و دوره کرد که با مخلصان نیامیزم، به سبب غیرت من مرا از اغیار بازداشت، به سبب حیرتم تغییرم داد، به سبب غربتم حیرانم کرد، به سبب خدمت دورم کرد، به سبب صحبتم تحریم کرد، به سبب مدحم تقبیح کرد، از هجرتم صحبتم را حرام کرد، به سبب مکاشفه‌ام دورم کرد، به سبب وصلتم مکاشفه‌ام عطاء کرد، به سبب بریده شدن من به وصلم رسانید، به سبب منع آرزویم مرا از خود دور ساخت.» (نوری نوزترک، ۱۳۸۲، ۳۳۲)

اگر با کمی دقت به کلام ابلیس که از قلم حلاج تراوش کرده، توجه کنیم در می‌یابیم که این عارف بزرگ، نسبت به شیطان نظری مثبت و کاملاً به دور از بغض و کینه دارد و او را به نوعی مجبور و تسلیم محض خواست و اراده ازلی خداوند معرفی می‌کند. ابلیس در این جملات، در لفافه، خداوند را سلسله جنبان همه اعمال خود می‌داند و خود را پیروز در امتحان دشوار الهی!

در نظر حلاج، شیطان به دلیل اینکه عمر خود را در مشاهده جمال حق، صرف کرده بود نمی‌توانست و نخواست غیر او را ببیند و مطرود درگاه حق شد: «فرشتگان برای یاری به آدم سجده کردند و ابلیس سجده را رد کرد برای آنکه مدت طولانی در مشاهده بود.» (همان، ۳۳۶) لذا سجده بر آدم از

نظر حلاج در چند محور کلی مطرح شده و عشق قدیم ابلیس به خداوند در تلقی حلاج خصایص متعددی دارد از جمله:

الف) عاشق غیور است و اغیار را بر نمی‌تابد و نظر تنها به معشوق خود دارد لذا شیطان سجده نکرد «به او گفتند: سجده کن، گفت: غیر تو را نه» (حلاج، ۱۳۷۹، قطعه ۱۱) حلاج معتقد است چنانکه حق متعال عاشقان خود را از اغیار می‌پردازد و آنها را برای خود تنها می‌سازد با ابلیس نیز چنین معامله‌ای کرده است. «طمع از میانه برداشتم و دفع و ضرر و نفع برخواست. تنها گردانید مرا .... مرا براند تا با دیگران نیامیزم. مرا از دیگران برای غیرتم منع نمود ... مرا برای خدمت تنها نمود.» (حلاج، ۱۳۷۹، قطعه ۱۹)

ب) یکی دیگر از وجوه معذوریت ابلیس از دیدگاه حلاج ذیل مبحث عشق او به حق متعال، خلوص یافتن عاشق و عابد در اثر امتحان و ابتلایی است که از ناحیه معبود و محبوب حادث شده و عاشق نیز «دانسته» مقصود ابتلا را فهمیده و بایسته عمل نموده است. توضیح آنکه حلاج معتقد است امر به سجده ابتلایی است برای بنده تا معلوم شود تا به چه میزان خلوص دارد و حق را بنده است. وی از زبان ابلیس چنین می‌نویسد: «حمد و سپاس خدای را که در خلوص محض توفیقم داد. بنده‌ای پاک هستم. غیر تو به کسی سجده نمی‌کنم.» (حلاج، ۱۳۷۹، قطعه ۲۷)

ج) یکی دیگر از وجوه عشق ابلیس که از منظر حلاج منجر به عدم سجده بر انسان شد، ثبات قدم و استواری رأی بوده است. وی از زبان ابلیس در قطعه ۱۷ طاسین الازل می‌نویسد «اگر تا ابدالابد مرا به آتش، عذاب کند، غیر او سجده نکنم، ذلیل و خوار انسانی نشوم. ضد او نشناسم. ادعای من دعوی صادقانه است و من از عاشقان صادقم.»

د) یکی دیگر از وجوه عاشقی ابلیس از منجر حلاج بی‌خردی عاشقانه اوست که عاشقان لایبالی و بر خردند. از این رو عشق نامشان به به محبوب، اجازه آن را نمی‌دهد که آنچه صحیح و صواب است دریابند و به تعبیر دیگر عشق آنها را کور و کر می‌سازد و جز معشوق کسی را نمی‌بینند. وی در این باره می‌نویسد: «به او گفت: چرا سجده نمی‌کنی ای نابخرد؟ گفت: من محب هستم و محب نابخرد است.» (حلاج، ۱۳۷۹، قطعه ۲۷)

شبستری نیز در کنزالحقایق و طی بیان مناظره موسی (علیه السلام) به این موضوع اشاره کرده و در نتیجه نظر خود را چنین بیان کرده که از بس من عاشق صادق خدا بودم، خدا سجده به (حوا و) آدم را بهانه‌ای برای آزمون و آزمایش درجه عشق من، قرار داد. در نتیجه سرپیچی از فرمان خدا (عصیان) چه بدبختی‌ها که متحمل نشدم. ولی علیرغم آن، معشوق دیگری غیر از او برنگزیدم. از فرط عشق به خدا، به (حوا و) آدم سجده نکردم. تا زمانی که خدا وجود داشته باشد، اعتنایی به بنی آدم نخواهم داشت. (شبستری، ۱۳۵۴، ۱۰۵).

وی از زبان ابلیس می‌سراید:

سیه رویم و گر بی‌آبرویم	نجستم غیر او را و نجویم
ز عشقش سجده آدم نکردم	که تا او، سوی دیگر کس نگردم
به غیر او دگر چیزی ندانم	اگر نزدیک اگر دورم همانم
بگفت این را و از موسی جدا شد	ندانستش چه افتاد و کجا شد

(همان، ۴۱)

وی در جای دیگر می‌فرماید:

چو بودم من به عشق او یگانه  
مرا می‌آزمود، این بُد بهانه  
ز عصیان بس چه‌ها آمد به رویم  
نجستم غیر او و هم نجویم  
ز عشقش سجده آدم نکردم  
چو حق باشد، سوی آدم نگردم  
به غیر حق دگر چیزی ندانم  
اگر نزدیک یا دورم، همانم»

(همان، ۱۰۴)

## ۶- جبر موجود برای شیطان

حلاج در معذوریت ابلیس برای سجده، دلیل دیگری دارد مبنی بر جبر موجود برای او در عدم سجود بر انسان. حلاج از زبان ابلیس در مقطعی از طاسین الازل و الالباس جبر را علت عدم انجام امر الهی می‌داند. «حق سبحانه به او گفت: اختیار از آن من است و نه از آن تو، ابلیس گفت همه اختیارات و از جمله اختیار من از آن توست، تو مرا اختیار کرده‌ای، ای بدیع! اگر مرا از سجده آدم منع کردی، تو منع کننده هستی، اگر در این گفته خطا کردم، مرا از خود مران، تو شنوایی، اگر بخواهی که او را سجده کنم، من مطیع هستم» (حلاج، ۱۳۷۹، قطعه ۲۰)

در طاسین المشیئه نیز حلاج این اندیشه را دنبال می‌کند و به نحو صریح‌تری نشان می‌دهد که زنجیره‌ای از قضا‌های الهی ابلیس را در عدم سجود بر آدم مجبور می‌ساخت، او از زبان ابلیس می‌نویسد: «اگر می‌دانستم که سجده بر آدم، مرا می‌رهاند، هر آینه سجده می‌کردم ولی دانسته‌ام که از وراء این دایره، دایره‌هاست، با خود گفتم؛ اگر از این دایره نجات یابم، چگونه از دایره دوم و سوم و چهارم رهایی یابم.» (حلاج، ۱۳۷۹، قطعه ۲۸)

حلاج از نخستین کسانی است که از ابلیس دفاع کرده و پس از او دفاع از ابلیس در میان صوفیه رایج شده است. وی معتقد است که ابلیس باید بر آدم سجده نمی‌کرد و نافرمانی پیشه می‌کرد؛ زیرا خواست و اراده ازلی چنین بود و اراده خداوند بر عصیان ابلیس بود (کازرونی و متوسلی، ۱۳۹۰، ۷۹ و ۸۰). حلاج معتقد است که بین خواست خداوند و حکم ازلی او تفاوت است و به همین دلیل، شیطان را ملامت نمی‌کند، بلکه مشفقانه بر او دل می‌سوزاند که ابلیس باید بر آدم سجده نمی‌کرد و نافرمانی پیشه می‌کرد، زیرا خواست و اراده ازلی خداوند چنین بوده و حضرت حق، عصیان ابلیس را اراده کرده است: «حلاج هنگام ارزیابی مساله شیطان، چنین اندیشه‌ای را مطرح می‌کند که: امر خداوند دیگر است و اراده او دیگر. خداوند به ابلیس امر کرد که سجده کند، اما اراده او در جهت سجده ابلیس نبود. (نوری نوزترک، ۱۳۸۲، ۱۲۷)

از سوی دیگر حلاج در ارتباط با اختیار یا عدم اختیار سجده ابلیس بر انسان معتقد است که امر خداوند با اراده او متفاوت است. اگر خداوند به چیزی امر کند به این معنی نیست که اراده‌ی او بر اجرای آن، استوار است. همان طور که خداوند به ابلیس فرمود: آدم را سجده کن، که این يك امتحان بوده و اراده خداوند بر این بوده است که ابلیس جز او را سجده نکند.

حلاج می‌گوید:

«شیطان خود می‌داند که در بند تقدیر ازلی است و از آن گزیری ندارد. اگر یقین داشت که با سجود به آدم نجات خواهد یافت، هر آینه چنین می‌کرد، اما می‌دانست که حتی اگر از دایره

مشیت بیرون آید، از دایره‌های حکمت و قدرت و علم قدیم راه بیرون نتواند برد. (حلاج، ۱۳۷۹، ۵۶).

حلاج از زبان شیطان می‌گوید: «من خود در کتابی مبین خوانده بودم که بر من چه خواهد گذشت. اگر غیر تو را سجده کنم یا نکنم، مرا از بازگشت به اصل، چاره نیست، زیرا که مرا از آتش آفریدی، و بازگشت آتش به آتش است، و تقدیر و اختیار از توست.» ابلیس اراده و اختیار خود را از خود نمی‌داند، و خداوند است که او را به سجود به آدم امر و از آن منع می‌کند: «اختیارات به تمامی، و اختیار من، همه با توست و تو از بهر من اختیار کردی. اگر بازداشتی مرا از سجود به او، بازدارنده تویی،... و اگر می‌خواستی که او را سجده کنم، فرمان بردارم.» (همان، ۵۲-۵۳)

### نقد دیدگاه:

بر اساس آراء مفسران در نقد علل ارائه شده مبنی بر عدم سجده شیطان از سوی شبستری و حلاج، می‌توان گفت:

۱- ابلیس را نمی‌توان عاشق معرفی کرد چرا که مهم‌ترین رکن عشق، تبعیت از معشوق (یعنی الله) است لکن ابلیس از دستور الهی سرپیچی کرده و بر اساس نص قرآن کریم، تکبر و برتری جویی وی دلیل این تمرد بوده است نه عشقی که به خداوند داشت و بنا بر عقاید اسلامی سرپیچی از فرامین الهی، شرک از نوع شرک در ربوبیت تشریحی الهی است و باعث شد که شیطان جزء کافران بشمار بیاید. در تاریخ بشر و تاریخ ادیان و مذاهب، شرک از نوع دوم یعنی شرک در ربوبیت تشریحی الهی نمود بیشتری دارد و بیشتر انسانها از شرک نوع اول منزه‌اند. (طباطبایی، ۱۳۸۸، ۱۲، ۲۶۶)

۲- بر اساس آموزه‌های دین مبین اسلام نیز تمام مخلوقات خداوند اعم از جن و انس بر فطرت توحیدی خلق شده‌اند و با اختیاری که به آنها عطا شده است شقاوت و سعادت خویش را رقم می‌زنند. ابلیس نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشد، او نیز موجودی پاک خلق شده بود که با تمرد و تکبر به این درجه از پستی و خبثت رسید. در رابطه با اعتقاد به جبر باید گفت که انسان بالوجدان درک می‌کند که دارای اختیار و قدرت در انجام یا ترک افعال است. اگر قائل به جبر شویم، ابلیس و کسانی که با وسوسه او دچار لغزش و گناه و کفر شده‌اند نباید عقاب شوند زیرا در افعال و اعمال خود مجبور و آلت بی‌اختیار خدا بودند همچنین باید تمام پستی‌ها و رذالت‌هایی که ایجاد کرده است به خدا نسبت داده شود و چنین شخصی قطعاً از اعتقاد توحیدی خارج گشته است. (طباطبایی، ۱۳۸۸، ۱۷، ۳۴۶).

۳- همچنین از سه قسمت آیه ۳۴ سوره بقره می‌توان استفاده کرد که جبر باطل است. اولاً فرمود (ابی) یعنی سرپیچی کرد که معنایش این است می‌توانست ولی ثانیاً می‌فرماید: (فسجدوا الا) که از آن فهمیده می‌شود سجده کار ملائکه بود، ثالثاً ملائکه را به امتثال فرمان خدا و سجده به آدم مدح و ستایش و ابلیس را به ترک آن سرزنش می‌نماید و مدح و ذم همیشه درباره افعال اختیاری است اما معتقدین به جبر می‌گویند او سجده نکرد زیرا برای این کار خلق نشده بود و توانایی بر آن را نداشت. (طبرسی، ۱۴۱۷، ۱، ۱۸۷)

## نتیجه گیری:

شکی نیست که سجده به معنی پرستش مخصوص خدا است، و غیر از خدا هیچ معبودی در جهان نیست، و معنی توحید (الله) (توحید عبادت) همین است که غیر خدا را پرستش نکنیم. بنابراین جای تردید باقی نمی‌ماند که فرشتگان برای آدم سجده پرستش نکردند بلکه سجده برای خدا به خاطر آفرینش چنین موجودی بود و یا این که، سجده برای آدم به معنی خضوع در مقابل آدم بوده است نه پرستش. اما در جواب این سوال که علل عدم سجده شیطان بر آدم چه بوده است؟ از قول علامه طباطبایی دیدیم که وی معتقد است ابلیس دچار استکبار گردید و قائل به شرافت ذاتی خود و برتری از انسان بود و حسادت وی که منجر به قیاس شد مانع سجده او به انسان گردید. شبستری نیز معتقد است امر خدای سبحان نسبت به سجده شیطان اختیاری بوده لکن او به دلیل آزمون و ابتلا از سوی خداوند سبحان و از فرط عشق به خداوند عذاب الهی را به جان خریده اما حاضر نشد غیر حق را سجده کند و منصور حلاج نیز بر این عقیده است که در آسمان عابد و موحدی چون ابلیس نبوده و عبادت ابلیس ناشی از معرفت عمیق قدیم او به حق متعال است و همین موجب برتری ابلیس بر آدمی است. او مدعی است که فرمان الهی در سجده بر آدم امری واقعی نبوده بلکه تنها متعلق آن ابتلا و آزمایش عابد عاشقی در امر عبودیت و عشق است. وی همچنین معتقد است جبر موجود برای ابلیس در عدم سجود بر انسان بود که علت عدم انجام امر الهی گردید.

در نقد دیدگاه شوشتری و حلاج، رای و نظر ایشان در خصوص دلایل عدم سجده بر شیطان مبنی بر «محبت و عشق به خدا» از سوی ابلیس و «جبر موجود» برای عدم اختیار در امر سجده، مشاهده شد که بر اساس آراء مفسران شیعی از جمله علامه طباطبایی و طبرسی، دلایل ایشان رد شد.

## منابع:

- قرآن کریم، (۱۳۸۰)، ترجمه الهی قمشهای، مهدی، قم، انتشارات فاطمه الزهراء (سلام الله علیها).
- نهج البلاغه، (۱۳۷۹)، سید رضی، ترجمه دشتی، قم، موسسه تحقیقاتی امیرالمومنین (علیه السلام).
۱. بحرانی، سید هاشم، (۱۳۸۹)، البرهان، ترجمه رضا ناظمیان، تهران، کتاب صبح.
۲. تهرانی، میرزا جوادآقا، (۱۳۸۷)، تفسیر سوره بقره آیه ۳۴، آفاق نور، شماره ۷، بهار و تابستان.
۳. جوادی آملی، عبدالله، پارسانیا، حمید، (۱۳۹۳)، تحریر تمهید القواعد. قم، انتشارات اسراء.
۴. \_\_\_\_\_، (۱۳۹۷)، تفسیر تسنیم. قم، انتشارات اسراء.
۵. حسینی کازرونی، سیداحمد؛ متوسلی، نعیمه، (۱۳۹۰)، حلاج و شیطان (بررسی دیدگاه‌های حلاج و پیروان او نسبت به شیطان در اشاعه این اندیشه)، زبان و ادب فارسی.
۶. حلاج، حسین بن منصور، (۱۳۷۹)، مجموعه آثار (طاسین المشینه)، تصحیح: قاسم میرآخوری، تهران، انتشارات یادآوران.
۷. حویزی، شیخ عبد علی بن جمعه، (۱۳۷۳)، نور الثقلین، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
۸. سیوطی، جلال الدین، (۱۴۱۴)، الدر المنثور فی التفسیر المأثور، بیروت، دارالفکر.
۹. شبستری، شیخ محمود بن عبدالکریم، (۱۳۵۴)، رساله کنز الحقائق، به مباشرت میرزا آقا مهاجر. دانشگاه تهران، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد.
۱۰. طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۸۱)، رسائل توحیدی، ترجمه و تحقیق علی شیروانی هرندي. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.

۱۱. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۸)، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۲. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۴۱۷)، ترجمه تفسیر مجمع البیان، ترجمه: علی کریمی، قم: موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان.
۱۳. طیب، سید عبدالحسین، (۱۳۷۸)، تفسیر اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، نشر اسلام.
۱۴. قرشی بنابی، سید علی اکبر، (۱۳۷۵)، تفسیر احسن الحدیث، تهران، بنیاد بعثت.
۱۵. قمی، ابوالحسن، (۱۴۱۲)، تفسیر قمی، بیروت، موسسه الاعملی للمطبوعات.
۱۶. مجلسی، محمد باقر، (۱۳۵۱)، بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الاطهار، ترجمه: محمدباقر کمره‌ای، آسمان و جهان، تهران، نشر اسلامی.
۱۷. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، چاپ اول، تهران، نشر دارالکتب الإسلامی.
۱۸. میبدی، رشیدالدین، (۱۳۴۳)، کشف الاسرار و عده الابرار، تصحیح: علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات صدرا.
۱۹. میرآخوری، قاسم، (۱۳۸۳)، حلاج تعالیم صوفیانه، تهران، شفیعی.
۲۰. نوری نوزترک، پرفسور یاشار، (۱۳۸۲)، شهید راه حقیقت و عشق، ترجمه توفیق سبحانی، تهران، روزنه.